



◀ روایت ششم) روایت امام جواد (ع):

۱. بحار از کتاب عیون المعجزات نقل کرده است که امام جواد (ع) در موسم حج در مدینه جلوس کرده بودند و به سؤالات مردم پاسخ می‌دادند در حالیکه عموی ایشان (عبدالله بن موسی) هم حاضر بود. بعد از یکی از جواب‌ها، مردم به ایشان گفتند که آنچه شما گفتید با سخنان «عبدالله بن موسی بن جعفر» (برادر امام رضا (ع)) مخالف است. امام جواد (ع) رو به عموی خود کردند و گفتند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمُّ إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ غَدًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ لِمَ تَفْتِي عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَفِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ.»^۱

۲. روایت سند ندارد

۳. مرحوم خوئی در مورد روایت می‌گوید:

«هذه الرواية وإن كانت تدل على اعتبار الأعلمية المطلقة في المفتي إلا أنها ضعيفة سنداً لإرسالها.

إذن لا يمكن الاستدلال بها بوجه»^۲

۴. مرحوم شیخ یوسف خراسانی^۳ بر دلالت روایت اشکال می‌کند که:

«فهو خارج عن المقام فانه افتى بما لم يعلم ... و المقام هو الرجوع الى من يعلم (ای المفضل)»

[پس باید به سبب مقابله «عدم علم» و «اعلم»، اعلم را به معنای عالم بدانیم.

۵. مرحوم مروج روایت را مربوط به بحث خلافت و امامت دانسته است. در حالیکه به نظر سخن مربوط به آن بحث نیست.^۴

۶. اللهم الا ان يقال، اگرچه مطابق نقل بحار الانوار، روایت مربوط به بحث امامت نیست ولی همان روایت در اثبات الوصیه به گونه‌ای دیگر نقل شده است که صراحتاً روایت را مربوط به بحث امامت و خلافت قرار می‌دهد چرا که حضرت جواد (ع) مطابق نقل این کتاب یک بار خطاب به عموی خود می‌فرماید: «یا عم اتق الله و یا تفت و فی الامامه من هم اعلم منك» و بار دیگر می‌فرماید «لم افتيت بما لم تعلم و فی الامامه من هم اعلم منك»^۵

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۰

۲. التنقيح، ج ۱، ص ۱۱۷؛ ايضاً ن ك: ج ۱، ص ۳۶۷

۳. مدارك العروة، ج ۱، ص ۴۲

۴. منتهی الدراییه، ج ۸، ص ۵۷۵

۵. فلما مضى الرضا (عليه السلام) في سنة اثنتين و مائتين كانت سن أبي جعفر نحو سبع سنين.

و اختلفت الكلمة من الناس ببغداد و في الأمصار و اجتمع الريان بن الصلت و صفوان بن يحيى و محمد بن حكيم و عبد الرحمن بن الحجاج و يونس بن عبد الرحمن و جماعة من وجوه الشيعة و ثقاتهم في دار عبد الرحمن بن الحجاج في بركة زلول يكون و يتوجعون من المصيبة فقال لهم يونس بن عبد الرحمن: دعوا البكاء، من لهذا الأمر؟

و إلى من يقصد بالمسائل الى أن يكبر هذا الصبي؟ - يعنى أبا جعفر (عليه السلام).



فقام إليه الریان بن الصلت فوضع يده في حلقة و لم يزل يلطمه و يقول له: يا ابن الفاعلة أنت تظهر الايمان لنا و تبطن الشك و الشرك. ان كان أمره من الله - جل و علا - فلو أنه ابن يوم واحد كان بمنزلة ابن مائة سنة، و ان لم يكن من عند الله فلو عمر ألف سنة فهو كواحد من الناس. هذا ما ينبغي أن يفكر فيه.

فأقبلت العصابة على يونس تعذله و توبّخه. و قرب وقت الموسم و اجتمع من فقهاء بغداد و الأمصار و علمائهم ثمانون رجلا و قصدوا الحجّ و المدينة ليشاهدوا أبا جعفر (عليه السلام)، فلما وافوا أتوا دار أبي عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) فدخلوها و أجلسوا على بساط كبير أحمر و خرج إليهم عبد الله بن موسى فجلس في صدر المجلس و قام مناد فنادى: هذا ابن رسول الله (صلى الله عليه و آله)، فمن أراد السؤال فليسأله.

فقام إليه رجل من القوم فقال له: ما تقول في رجل قال لامرأته أنت طالق عدد نجوم السماء؟

قال: طلقت بثلاث بصدور الجوزاء و النسر الواقع.

فورد على الشيعة ما حيرهم و غمّهم.

ثم قام إليه رجل آخر فقال: ما تقول في رجل أتى بهيمة؟

فقال: تقطع يده و يجلد مائة و ينفي.

فضجّ القوم بالبكاء. و قد اجتمع فقهاء الأمصار من أقطار الأرض بالمشرق و المغرب و الحجاز و مكة و العراقيين و اضطربوا للقيام و الانصراف حتى فتح عليهم باب من صدر المجلس و خرج موفق الخادم بين يدي أبي جعفر (عليه السلام) و هو خلفه و عليه قميصان و أزار عدني و عمامة بذؤابتين احدهما من قدام و أخرى من خلفه و في رجليه نعل بقبايين فسلمّ و جلس، و أمسك الناس كلهم، فقام صاحب المسألة الاولى فقال له: يا ابن رسول الله ما تقول في رجل قال لامرأته أنت طالق عدد نجوم السماء؟

قال (عليه السلام): اقرأ كتاب الله عز و جل «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فِيمَا سَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ».

قال له: فان عمك قد أفتانا أنها قد طلقت.

فقال له: يا عم اتق الله و لا تفت و في الامامة من هو أعلم منك.

فقام إليه صاحب المسألة الثانية فقال: يا ابن رسول الله ما تقول في رجل أتى بهيمة؟

فقال له يعزّر و يحمي ظهر البهيمة و تخرج من البلد لئلا يبقى على الرجل عارها.

فقال له: ان عمك أفتى بكيت و كيت.

فقال: لا إله إلا الله! يا عم أنه لعظيم عند الله أن تقف غدا بين يديه، فيقول لك: لم أفتيت عبادي بما لم تعلم و في الامامة من هو أعلم منك. قال له عبد الله بن موسى: رأيت أخي الرضا و قد أجاب في مثل هذه المسألة بهذا الجواب.

فقال له أبو جعفر (عليه السلام): انما سئل الرضا (عليه السلام) عن نباش نبش قبر امرأة و فجر بها و أخذ أكفانها فأمر بقطعها للسرقة و نفيه لتمثيله بالميت.

موقعي كه امام رضا ۷ در سنه (۲۰۲) هجری از دنیا رفت سنّ امام محمد تقی تقریبا هفت سال بود، لذا در بغداد و سایر شهرها در بین مردم اختلاف عقیده پیدا شد و ربّان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبد الرحمن بن حجاج، یونس بن عبد الرحمن وعده دیگری از برجستگان و معتمد بن شیعیه در خانه عبد الرحمن بن حجاج در گودالی اجتماع کرده از درد مصیبت شروع بگریه کردند.

یونس بن عبد الرحمن به آن جمعیت گفت: برای امر امامت گریه نکنید، مسائل و احکام شرعی را تا این کودک یعنی امام جواد بزرگ شود از که باید پرسید؟ ربّان بن صلت بلند شد، دست خود را بحلق یونس نهاد، چند سیلی بصورت یونس زد، به یونس میگفت: ای پسر زن مزدور! تو ایمان خود را بما نشان میدهی و شک و شرک خود را مخفی میداری؟! اگر امامت امام از طرف خدا باشد و لو اینکه پسر یک روزه باشد بمنزله شخص صدساله خواهد بود، اگر امامت امام از طرف خدا نباشد و لو اینکه آن شخص هزار سال عمر کرده باشد نظیر یکی از مردم معمولی خواهد بود. امر امامت از اموری است که باید درباره آن مطالعه کرد.

آن جمعیت بجانب یونس آمدند، او را سرزنش و توبیخ کردند بعد از آن گفتگوها موقع حج رفتن رسید، فقهاء بغداد و شهرهای دیگر و علمای آنها که جمعا (۸۰) نفر شدند اجتماع کردند، قصد حج و مدینه را کردند تا امام محمد تقی ۷ را ببینند، وارد مدینه شدند، بجانب خانه امام جعفر صادق ۷ آمده داخل آن خانه شدند، روی فرش بزرگ قرمزی نشستند، عبد الله بن موسی نیز وارد آن مجلس شده در صدر مجلس نشست.

در آن بین گویندهای بلند شد و گفت: این عبد الله بن موسی فرزند پیغمبر ۶ است هر کسی مسئلهای دارد از او پرسش نماید.

یکی از علماء متوجه عبد الله بن موسی شد و گفت: چه میگوئی درباره این مسأله که کسی بزَن خود بگوید: تو بعدد ستارگان آسمان طلاق داده شدی؟ گفت: زن او طلاق داده میشود، بثلاث یصدر الجوزاء و النسر الواقع، این جواب باعث حیرت و غصه شیعیه شد (زیرا که این جواب غلطی بود).

۷. اما ممکن است بتوان گفت با توجه به این که سخنان در جلسه عمومی بوده است، بعید است مراد از امامت در این مقام، بحث خلافت بوده باشد بلکه مراد امامت در مباحث دینی و مرجعیت در حکم الهی است که با مقام افتاء سنخیت دارد.



مرد دیگری متوجه عبد الله بن موسی شد و گفت: چه میگوئی درباره آن کسی که با حیوانی جماع کند؟ گفت: باید دست او را قطع کنند و صد تازیانه بخورد و تبعید هم بشود، علماء از این جواب غلطی صدا بگریه بلند کردند، در آن مجلس کلیه فقهاء شهرها از قبیل: مشرق زمین، مغرب زمین، حجاز، مکه و عراقین [۱] اجتماع کرده بودند، (بعد از شنیدن جواب غلطی آن دو مسأله) تصمیم گرفتند که از آن مجلس برخیزند.

ناگاه دیدند که دربی از صدر مجلس باز شد، موفق خادم در جلو امام محمد تقی ۷ از عقب وارد شدند، امام جواد دو پیراهن و یک شلوار پوشیده بود، عمامه‌ای بر سر نهاده بود که دو طرف آن از جلو و عقب آن حضرت آویزان بود، نعلینهای پوشیده بود که دوال آنها در میان انگشت پاهایش بود. بر اهل مجلس سلام کرد و نشست، اهل مجلس بطور کلی سکوت اختیار کردند.

صاحب مسأله اولی بلند شد و گفت: یا بن رسول الله! چه میفرمائی درباره این مسأله که مردی یزن خود بگوید: تو بعدد ستارگان آسمان طلاق داده شدی؟ امام جواد ۷ در جواب فرمود: کتاب خدا را قرائت کن که میفرماید: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیحٌ بِاِحْسَانٍ [۱] عرض کرد: عموی تو عبد الله بن موسی برای ما فتوا داد که به این جمله طلاق آن زن داده میشود! امام جواد ۷ فرمود: ای عمو! از خدا بترس، با بودن امامی که از تو عالمتر است فتوا مده.

صاحب مسئله دومی از جا بلند شد و گفت: یا بن رسول الله چه میفرمائی در این مسأله که مردی با حیوانی جماع کند؟ فرمود: آن مرد باید کمتر از (۱۰۰) تازیانه بخورد، پشت آن حیوان را باید داغ کنند و آن را از آن شهر خارج نمایند که برای آن مرد ننگ نباشد.

آن مرد گفت: عموی تو عبد الله بن موسی جواب ما را چنین و چنان گفت.

امام جواد فرمود: لا اله الا الله! ای عمو! این برای تو کار بزرگی است که فردای قیامت در مقابل خدا قرار بگیری و خدا بتو بگوید: چرا آن چیزی را که نمیدانستی برای بندگان من فتوا دادی در صورتی که در مسند امامت کسی که از تو عالمتر بود وجود داشت؟!.